

## معلم اخلاق

حسن شهیدنورائی



این نوشته چنانکه پیش از این دیدیم (صفحه ۱۶-۱۵) از جمله چند مقاله‌ای است که هدایت را در نوشتن آنها دخیل دانسته‌اند و در سالهای اخیر هم «چاپندگان» متن ناقص آن را در کنار آثار هدایت به چاپ رسانده‌اند. آنچه در ادامه می‌آید متن کامل «معلم اخلاق» است که در دو شماره روزنامه مردم «بقلم محمد رحیم گردان سپهر» به چاپ رسیده است. متن حاضر بدون هیچ تغییر و ویرایش، عیناً همان متن اصلی است.

«معلم اخلاق» تصویر طنزآمیزی است از رشید یاسمی، شاعر و ادیب و از جمله مولف کتابی در شرح احوال ابن یمنین و مترجم «ایران در زمان ساسانیان» اثر آرتور کریستنسن و «آیین دوست یابی» اثر دیل کارنگی.

### روزنامه مردم ۴ اردیبهشت ۱۳۲۱

پیش نگیرد؟ آقای دوست‌یاب از همان ایام جهالت خود همیشه سعی میکرد که دوستی اشخاص متنفذ و ثروتمند را جلب کند و موی بور و صورت سرخش کار را آسان میکرد.

آقای دوست‌یاب با آنکه منتسب به یکی از قبایل اصیل ایرانی است با چهره سرخ و موی بور و چشمهای زاغ (با قید احتیاط) به یهودهای بغداد شباهت بسیار ی دارد. چنان که خود او در مقدمه دیوانش نوشته «پس از طی روزگاری در میان عشایر و مقاسات رنج رحله شتا و صیف برای ادامه تحصیل به تهران آمد» و با استعداد ذاتی که داشت در مجمع شعرا راه یافت. چون آنروزها گفتگوی فرنگی مآبی در شعر مد شده بود آقای دوست‌یاب هم چندین روز نشست و همی زور زد و همی زور زد تا پس از «مقاسات رنج» بسیار شیوه مرضیه‌ای در شعر اختراع و ابداع فرمود

وقتی که آقای دوست‌یاب با آثار ابن یسار شاعر اخلاقی مشهور آشنا شد و مشابهت بسیاری میان او و خود دید مصمم شد که این گونه موجودات ذوحیاتین را در زندگی سرمشق خود قرار دهد. از آن روز این حقیقت را دریافت که برای امرار معاش تملق و چاپلوسی و گدایی و کارچاق‌کنی و رذالت و دوست‌یابی لازم است و برای گذاشتن نام نیک باید اخلاق را ترویج کرد و از عزت نفس و مناعت و قناعت و فلسفه و عرفان باید دم زد تا به این وسیله اجر دنیا و آخرت هر دو حاصل شود. این نکته را از آن استاد آموخت که شعر هم مثل گل و گیاه کود و پوس‌تار لازم دارد و کود شعر تملق است. همه شعرای مملق قدیم هم خودشان را به دم دربار زمان خود بسته بودند و با اسم شاعر و ادیب عملاً دست دزدهای سرگردنه را از پشت میبستند. پس چرا او این شیوه را

«من آقدرها نابکار نیستم که در فکر اخلاق با شم حتی نمی‌دانم که کلمه اخلاق را چطور مینویسند. نمیدانم پدر و مادر اخلاق که بوده و بچه دارد یا نه خانه اش کجاست؟ من هیچ سرم نمی‌شود. شما هم خیال نکبید که از من اخلاقی تر هستید. شما فقط ظاهر آراسته دارید. و دکانی هستید که خرده ریزهای ظاهر آراسته را در آن چیده‌اند صبر کنید تا چماقم را بردارم و این خرده ریزها را بشکم»  
«و. روزانو»

میگویند هماغدر که جامعه در ادبیات مؤثر است ادبیات هم در زندگانی افراد تأثیر دارد. مصداق این گفتار زندگانی آقای دوست‌یاب شاعر و ادیب و استاد و محقق و عالم اخلاق و درباری و کارچاق‌کن بزرگ این زمانه است. از

و بعد شب شش گرفت و اسم گذاران کرد و نام دلاویز «منقطعات» را روی آن گذاشت.

بعد برای آنکه فرنگی مآبی خود را بیشتر نشان بدهد با همان چند کلمه فرانسه که در مدرسه سن لوئی یاد گرفته بود به ترجمه آثار فرنگیها و نوشتن تاریخ ادبیات خاج پستان دست زد. باین وسیله آقای دوست یاب کم کم سرشناس شد. در خیابانها گردن سرخ کفتش را راست میگرفت و پشت چشم نازک میکرد و ادای شعرای فرنگی را از خودشان هم بهتر درمیآورد و با اصرار فیافه اش را به هم میپنانه عزیزش تحمیل میکرد.

اما دو امر سبب شد که آقای دوست یاب رویه خود را تغییر بدهد. یکی اینکه کم کم بچه‌مچه‌ها زبانه‌های فرنگی یاد گرفتند و در ترجمه‌های قضاقتی شعر و نثر فرنگیها داشتند از او جلو میافتادند در همان ایام به یکی از رفقای خود گفته بود: «کاسی ما با این تازه بدوران رسیده‌ها دیگر نمیگیرد باید فکری کرد. من تصمیم دارم که دنبال معلومات آخوندی بروم تا این بچه‌های فرنگ رفته توانند با من رقابت کنند.» نکته دیگر آنکه یکی دو کهنه آخوند فرنگی مآب به مقتضای زمان با مستشرقین روبه‌هم ریختند و تحقیق و تتبع راجع بتاریخ تولد و وفات شعرا مد شد. پس آقای دوست یاب هم دامن همت بکمر زد و شرح حال آن گدای خوش اخلاق قرن هشتم را که هزاران بیت در عزت نفس و قناعت و مناعت سروده است برشته تالیف کشید و الحق در آن باب داد سخن داد.

تحقیق در احوال این شاعر اخلاقی زندگانی معنوی آقای دوست یاب را دیگرگون کرد. فهمید که اخلاق ربطی به زندگی ندارد و هیچکس مجبور نیست که هر چه میگوید بکند. گنگو از اخلاق موجب نام نیک است و زندگی شرایط دیگری دارد. پشت پرده اخلاق بامبولها میتوان زد و عیشها میتوان کرد. از این بعد آقای دوست یاب همت باشاعه اخلاق گماشت و مقاله‌ها در این باب

نوشت. دیوان شعرای قدیم را یکی یکی پیش کشید و اندرزهای اخلاقی آنها را استخراج کرد و برای تذهیب اخلاق هم میپنانه عزیز منتشر ساخت. دیک اخلاق را سر بار گذاشت و قاشق قاشق اخلاق توی حلق مردم ریخت.

پشت این پرده آقای دوست یاب نان درمیآورد و امرار معاش میکرد. تملق میگفت. بواسطه تجانس فکری و روش سیاسی که اتخاذ کرده بود بدریاب راه پیدا میکرد. مترجم مخصوص میشد. به کار املاک مخصوص رسیدگی میکرد. خانه میخرد. پول تزیل میداد. برای جمع کردن اجاره خانه‌ها و منافع پوله‌ها با اتومبیل قراضه‌ای که داشت از این محله به آن محله میرفت. زنش هی دوقلو میزاید و آقای دوست یاب از ذوق اشعار آبدار درباره بچه‌های دوقلوی خود میسرود و عکس آنها را با چشمهای وق زده توی روزنامه‌ها چاپ میکرد. قریحه شاعری آقای دوست یاب هم سرشار بود و اشعارش به حدی در جامعه تاثیر میکرد و سرمشق واقع میشد که شاعر دیگری چون اتفاقاً زنش دوقلو نژاده بود با استقبال اشعار آقای دوست یاب ناچار شد درباره دو گدای کور دوقلو که کار خیابانها نوحه میخواندند «منقطعه» بسازد.

آقای دوست یاب در تربیت فرزندان خود هم سعی بلیغ بجا میآورد، طفلکها هنوز زبان باز نکرده بودند که پدر دانشمندشان آنها را تحت تعلیمات ادبی و اخلاقی شدید قرار داد. نخستین نکته‌ای که از فنون ادبی بابشان آموخت صنعت «حسن طلب» بود زیرا بعقیده او غرض اصلی از همه فنون ادبی بکار بردن این صنعت و بهره‌مندی از آن است.

اما اشتغال به امور مادی هرگز آقای دوست یاب را از طلب مطالب اخلاقی و اشاعه اخلاق غافل نکرد. استعداد ذاتی او بحدی بود که میتوانست همه معلومات اخلاقی عرب و عجم را یک نشست کفلمه کند و بلند شود. بیچاره چه خاکی بر سرش بریزد؟ از وقتی که چشم باز کرده دور و ور خودش بداخلاقی دید وظیفه وجدانی خود میدید که اخلاق

هم میپنانش را از توی خاصه ململ بگرداند و صاف کند. در دنیای ادب و فلسفه هیچ مجهولی برای او وجود نداشت. از بودا گرفته تا شوپنهاور و تولستوی همه را یکی یکی تجزیه کرد و اخلاقیات آنها را بیرون کشید و با ذوق سلیم خود آمیخته بخورد [هم] میپنانه عزیز داد. بعد در ادبیات قبل از تاریخ یونان و روم هم شیرجه رفت و چون بعضی نکات اخلاقی افلاطون و اناکرئون در میان هم میپنانش شیوع داشت و مبتذل بنظر میرسید و بعلاوه بیان آن نکات ممکن بود سوء ظنی درباره ایام جوانی خود او ایجاد کند بنابراین اخلاق نویس گمنام و خوش اخلاقی را بنام «اوکالیپتوس» انتخاب فرمود. آقای دوست یاب چنان شیفته اخلاق بود که در این راه از فداکاری مضایقه نداشت. بنابراین برای آنکه خودش خوب بمفاسد اخلاقی پی برود و نتیجه بداخلاقی را بدیگران هم نشان بدهد بعضی از افراد خانواده اش را باعمال منافی اخلاق تشویق میکرد. زیرا در کتاب خوانده بود «علم بی عمل درخت بی ثمر است».

کم کم زندگانی آقای دوست یاب دو جنبه متمایز پیدا کرد. یکی امرار معاش و دیگر اشاعه اخلاق. از يك طرف مترجم مخصوص بود. بعد ترقی کرد و لله باشی شد. یکی دو سفر هم با زاد و رود اربابش خود را به اروپا انداخته معاملات تجارتي کرد و اجناس قاچاق آورد. سری توی سرها درآورد: وزراری وقت محضر او را مغتنم میشمردند و باو تقرب میجستند. دلالی و کار چاق‌کمی میکرد و حق دلالی را اگر چه به قیمت مناسب حساب میکرد اما پیشکمی میگرفت. سخنرانیهای بلیغ درباره ترقیات عصر مشعش ایراد میکرد.

در این میان بچه‌مچه‌ها از فرنگ برگشته و هر کدام دیلم دکتری بلند بالایی با خود آورده بودند. آقای دوست یاب با دوستانی که یافته بود در این باب مشورت میکرد. همه گفتند که اگر ما از این دسته و ایمانیم ممکن است ما را «بال و دم کنند» بنابراین قرار شد هر يك کتابی محتوی

غرر و درر افکار ابکار برشته تألیف بکشند.

(بقیه دارد)



ادامه:

روزنامه مردم ۵ اردیبهشت ۱۳۲۱

بعد دور هم نشستند و دمب یکدیگر را در بشقاب گذاشتند و مدتی بهم بخ بخ و احسنت گفتند و یکی یک دیپلم دکتری بسیار بزرگ از مال فرنگ رفته‌ها با کمال تواضع بهم تقدیم کردند.

آقای دوست‌یاب دکتر شد. بعد کتاب یکی از مستشرقین بیچاره را مثله کرد و توسط شاگردهایش بفارسی درآورد و در مقدمه آن از راه شکسته نفسی نوشت که «ترجمه صحیح و مطابق به از تألیف مزور و منافق» بنابراین خود را مستحق پادشاهی بزرگی دید و بهمچشمی یکی از همکاران خود از وزارت فرهنگ تقاضای نشان طلایی علمی کرد تا در ضمن اجر معنوی مختصر اجر مادی هم برده باشد. وزرات فرهنگ هم که الحق زحمات او را در مثله کردن کتاب مزبور تقدیر میکرد نشان علمی طلا را در طبق اخلاص گذاشت و دو دستی به او تقدیم کرد.

آقای دکتر دوست‌یاب صاحب نشان طلایی علمی از بودجه کمیسیون «خلاصه‌المعلومات» که به عزیز دردانه‌های وزرات فرهنگ و کارچاق کن‌های درباری اختصاص داشت لقمه‌های چرب و نرم زد و دیوان شعرای قدیم را بطوری خلاصه کرد که اگر خود این شعرا زنده میشدند انگشت بدن حیران میماندند و به نادانی خود تاسف میخوردند. از بودجه پرورش ارباب هم بعنوان دسر لفت

و لیس‌ها کرد. زبانزدها برای درفشانها گرفت و کتابهای اخلاقی بسیار مفید درباره دوست‌یابی تألیف کرد. کتاب دبیرستانی شمایل‌دار نوشت. البته ارزش خدمات او خیلی بیش از اینها بود اما نباید فراموش کرد که مقصود مهم آقای دوست‌یاب علاوه بر استفاده مادی و تأمین معاش فرزندان دوقلو اشاعه اخلاق بود.

اینهمه مشغله آقای دوست‌یاب را از امور شخصی بازنبیداشت. پشت هم خانه میخرد و مال‌الاجاره میگرفت و پول بمنفعت میداد. معامله میکرد و خانه بیلاقی و قشلاقی میساخت و هر روز پس از انجام دادن امور اداری و ایراد سخنرانهای فصیح و بلیغ سوار اتومبیل قراضه خود میشد و بجمع‌آوری نفع پولها و کرایه خانه‌ها میرفت و از آنجا یکسر به طلب دانش و اخلاق و کسب علم و عرفان میشتافت.

جنبه دیگر زندگی آقای دکتر دوست‌یاب که با این جنبه هیچ منافاتی نداشت علاقه شدید او بمعنویات و دین و اخلاق و عرفان و وارستگی و بی‌علاقگی او بامور مادی و جسمانی بود. آقای دوست‌یاب که در طلب کشف حقایق معنوی بود پس از بلع همه معارف و حکم شرق و غرب به محضر آخوند چاله میدانی که مورد توجه فکلی‌ها شده بود مشرف شد. آخوند چاله میدانی با هوش سرشار خود باصرار تمام اصول دین را با فیزیک و شیمی و حساب و هندسه دوره اول دبیرستانها تطبیق میکرد و معجون بسیار مفیدی میساخت. بعلاوه متخصص دعوت خاج‌پرستان بدین حنیف بود. خاج‌پرستهای آب‌زیرکاه پاچه‌ورمالیده را که آلوی کرموتی توی خیکشان بود با زبردستی گیرمیاورد و در حضور جمع شهادتین را بزانشان جاری میکرد. آقای دوست‌یاب با ارادت مخصوصی عصرها در محضر آخوند چاله میدانی مثل شتر زاو میزد و پشت سرهم اخذ معلومات و دفع مجهولات میکرد.

در این مجالست‌ها عقیده او راجع بفرسنگه تقیه که از ابتدا شعار خود کرده

بود تأیید شد. بعد آخوند غشی ژنده‌پوشی را که دعوی کرامت داشت گیرآورد و با چند پیرمرد زوار دررته و چند جوان تریاکی او را بمرشدی برگرداند. عطش اخلاقی آقای دوست‌یاب به این چیزها هم فرو ننشست. چون در زبانهای زنده و نیمه‌جان دیگر اندرز اخلاقی باقی نمانده بود در چند جلسه نزد یکی از معمارهای فرنگی الفبای زبان فرنگی را یاد گرفت و هرچه پند و موعظه و نصیحت بندنبنانی در زبان پهلوی بود مسخ کرد و به حلق هم میهنان عزیز چپانید.

کوششی که آقای دوست‌یاب در اشاعه اخلاق به خرج داد در معاصران تأثیر بزرگی کرد. بطوریکه یکی از پیرمردان محترم یادگار دوره حاجی میرزا آقاسی که با مظفرالدین شاه کول‌کولی بازی کرده و محمدعلی شاه را سرپا گرفته بود و در عصر مشعشع هم با وجود کوشش فرهنگستان هنوز «کلمه قبله عالم» را از زبان نمی‌انداخت و تألیف کتاب «اخلاق محتشمان» همت گماشت تا نام نیکی از خود بیادگار بگذارد و مرد محترم دیگری که بهمت خانم خود نزد تیمورتاش تقرب یافته و بوکالت ملت نجیب رسیده بود برای نگاره کتاب اخلاقی بسیار مهمی بنام «اخلاق جسمانی» تألیف کرد و چون این دو بزرگوار خودشان نیز سرمشق اخلاق بودند وزارت فرهنگ بهمه دانش‌آموزان توصیه کرد که از آن دو کتاب استفاده نمایند و در زندگانی به این دو بزرگوار تاسی کنند.

\* \* \*

در هفته اول شهریور ۱۳۲۰ یکروز صبح آقای دوست‌یاب همه فرزندان یک‌قلو و دوقلوی خود را باطاق دفترش احضار کرد. فرزندان همه با خضوع و خشوع تمام دور اطاق صف کشیدند. از قیافه آقای دوست‌یاب معلوم بود که مطلب بسیار مهمی در دل دارد و بنظر میرسد که میخواهد وصیت کند. چند دقیقه بسکوت نشست و بچه‌ها کم‌کم دلشان تاپ تاپ میکرد.

ناگاه آقای دکتر دوست‌یاب دهان باز کرد و گفت: «فرزندان عزیز یک قلو و دوقلوی من، به دفت گوش بدهید زیرا می‌خواهم سر بزرگی را برای شما فاش کنم»، نفس از پجه‌ها در نمی‌آمد و آهنگ و قیافه آقای دوست‌یاب بخوبی نشان میداد که این بار راست می‌گوید و بحرفهای خود ایمان دارد.

آقای دوست‌یاب در دنبال سخن خود گفت: «من همه عمر کوشش کرده‌ام که هم نام نیکی از خود بگذارم و هم قوت لایموتی برای شما فرزندان عزیز تهیه کنم که پس از من محتاج هر کس و ناکس نشوید. اینروزها چنان که میدانید انقلاب حوادث بیمین ما هم که بفرآغت در آن لقمه نانی می‌خوردم سرایت کرده و چون عاقبت امور را کسی نمیداند و ممکن است من هم در این زمان قور قله بشوم می‌خواهم سر موفقیت خود را بشما پیاموزم تا پس از من همان شیوه مرضیه را شعار و دثار خود بسازید.»

«من از اوان جوانی در پی آموختن این راز بودم و تمام کتابهای اخلاقی شرق و غرب و عرب و عجم را زیرو رو کردم و

در باره اخلاق کتابها و مقاله‌ها نوشتم. اما شیوه‌ای که خود من پسندیده و بکار بسته بودم غیر از همه اینها بود. من آن شیوه اصلی را که مایه ترقی و تعالی خود بود از دیگران مکتون داشتم تا باصطلاح دست زیاد نشود و کثرت شرکاء موجب کساد بازار نگردد. هر چند عده کثیری از رفقا همین شیوه مرضیه را اختیار کرده و سودها برده‌اند اما ایشان محرم رازند و اسرار از نامحرمان حفظ باید کرد.»

در این وقت آقای دوست‌یاب کتابی را که جلد بسیار نفیس زرنگار داشت از روی میز برداشت و گفت: «سرمایه فوز و فلاح و رستگاری و نجاح دینوی و عقبی در این کتاب مستطاب است وصیت من به شما اینست که هرگز از خواندن این کتاب و بکار بستن دستورها و سرمشقه‌های اخلاقی آن غفلت نکنید.»

پسر بزرگ یک‌قلوی آقای دوست‌یاب که تالیفات پدر بزرگوارش را مطالعه کرده بود زیر لب گفت: «دوان این بیار!»

آقای دوست‌یاب بی آنکه حدس پسرش را رد یا تأیید کند گفت: «هر فصل از

این کتاب دارای دو قسمت است. یکی نظری که آترا باید گفت و نوشت و به تر و نظم در جامعه منتشر کرد تا نام انسان پس از خودش به نیکی برده شود. دیگر عملی و آترا باید مطابق النعل بالنعل در زندگی اجرا کرد تا همه آرزوهای انسان برآورده شود. قسمت اول در این کتاب بعنوان «مذهب منسوخ» و قسمت دوم بعنوان «مذهب مختار» ذکر است.»

بعد آقای دوست‌یاب کتاب را بوسید و بر پیشانی گذاشت و بطرف فرزندان خود دراز کرد. پجه‌ها بشتاب ریختند که این گنجینه نفیس را برابند. اما پسر بزرگ کتاب را گرفت و عبارتی را که با خط درشت طلایی روی جلد آن نوشته بود صدای بلند خواند:

کتاب مستطاب «اخلاق الاشراف» تالیف سرآمد حکمای شرق و غرب فیلسوب ربانی و عالم صمدانی عبید زاکانی.

محمد رحیم گردان سپهر



## مستشار از زنگبار

### مسابقه نامردی

روزنامه مردم شماره ۴۵ (۱۳۲۱/۱/۲۳)

دوره طلایی تازه آغاز شده بود دیگر اصلاحات قل و قل جوش میزد. زمین و زمان رو باصلاحات میرفت. همه داد اصطلاحات میزدند.

خب از کجا شروع کنیم؟

اول از مدارس، آهم مدارس دختران. همیشه دختر امروز مادر فرداست. باید مادر تربیت کرد مادری که فرزند لایق بارآورد، فرزندی که شایسته عصر طلایی

[محل] راندووی مستشاران بین‌المللی بود. به قول حاجی بابای اصفهانی برای تخته‌پاره‌های کنار بندر بوشهر چندین مستشار عالی‌مقام از قطب شمال آوردیم پس بحکم سابقه، آوردن مستشار عادت دیرین ماست. ره چنان رو که رهروان رفتند. در دوره مشعش عصر طلایی هم که «صد ره بهتر ز عهد باستان» بود بوجود مستشار احتیاج داشتیم.

اما چون پای دختران در میان است خیلی احتیاط لازم است، نمیشود بی‌گدار بآب زد. انتصاب این مستشار آتقدرها آسان نیست باید هزارجا را پائید. اول شرطش این است که مستشار مدارس دختران از جنس نرینه نباشد مستشار مادینه هم که مخالف حیثیات عصر طلائی است. مدتها این معما مورد بحث اهل نظر بود اما دخواهای عصر طلائی این مشکل را مانند صدها مشکل دیگر حل کردند اینها دخواهای عصر طلائی هستند نه نرک چغندر - راه حل دخواها این بود که مستشار مدارس دختران نه ماده ماده نه نر باشند نیم‌کش وسط. درونش مردانه اندرونش زنانه. دیگر فکر از این هم بالاتر هم میشود؟ باور کنید که همین راه حل باندازه تمام اختراعات ادیسون در محافل مربوطه ایران ارزش داشت. بهتر از همه اینکه چنین موجودات ذو حیاتی از دیر زمانی در سرزمین ایران وفور داشتند و بواسطه استعداد آب و هوا خوب هم رشد کرده بود [ند]: این موجودات گاهی هم بنام کبوتران حرمرسا همه کاره بیرون و اندرون میشدند. تقریباً هفتاد هشتاد سال پیش یکی از همین موجودات بنام مرحوم حاجی میرزا آقاسی شاه رنجور را پشت پرده نشانده خودش فرمانروائی

میکرد چه ضرر دارد که باز هم از این طبقه استفاده شود ولی باز هم احتیاط لازم است. احتیاط، هیچوقت احتیاط را از دست ندهید. کار ایران همیشه با احتیاط بوده، کج‌دار و مرز به نعل و بمیخ. هزاران پند و مثل دیگر که حاکی از رویه احتیاط کاری ماست. در اینجا هم [برای این] که مبادا مردی در زمره نامردان درآمده و از این مقام سوءاستفاده کند پس برای اجرای احتیاط در یکی از حیاط خلوتها مراسم آزمایش علمی و عملی و نظری و فنی دقیق مجری گشته از میان صدها نامرد فقط یکی انتخاب شد. یکی گوهر یگتا بود که اتفاقاً حاجی گوهرخان هم نام داشت. این مستشار اصلاً اهل زنگبار و در ایام کودکی به بلای نامردی دچار شده بود اما این بلا برایش آمد کرد و همان هنگام یکی از کله گنده‌های ایران هنگام زیارت مکه گوهر خان را خریداری کرده و یکسر باندرون شاه شهید آورد. از آنروز تا موقع انقراض سلطنت قاجاریه حاجی گوهر خان همنشین بزرگان و شانه به شانه سیاستمداران حرکت میکرد. فقط یکی دوسال از کار افتاد آهم که بزودی سپری گردید. قد زر زرگر شناسد قدر گوهر گوهری.

در این کشور همیشه از مردان و یا

نامردان کاردان قدردانی کرده‌اند همین قضیه حاجی گوهر خان که خودمان بچشم کورمان دیدیم یکی از صدهزار نمونه آنهاست.

برویم سر مطلب پس از صدور حکم مطاع و تصدیق بلا تصور تقاعد، امر و مقرر گردید تمام مدیرات و ناظمات و خیاطات و پیشخدمتات و سرایدارات و ورزشکارات و فراشات و دربانان و جاروب‌کشات و بحضور این مستشار نوظهور آمده و کسب دستور کنند ایرانیان که هیچ، کارکنان مدارس آمریکائی و اروپائی مقیم ایران هم باید اطاعت کنند. در عصر مشعشع طلائی باید فرنگی‌ها هم از حاجی گوهر خان استفاده کنند. اینهم پسیکواوژی ایران است! گرچه ایرانی نیست و از زنگبار بان سرزمین آمده اما صد در صد از خود ما شده است. آن روزها یکی دو تا مدرسه آمریکائی و اروپائی در تهران دائر بود و هنوز آن درهای سعادت را بروی زنان ما بسته بودند. آن خانمها هم بحکم اجبار با همکاران ایرانی خود بدیدار این مستشار عالمبقدار روآور شدند و از گفتارها و رفتارهای او بقدر مقدر برخوردار شدند که شرحش را بزودی خواهید شنید.



## وغ و غ ساهاب

صادق هدایت و مسعود فرزاد (یا جوج و مأجوج)

با طرحهای اردشیر محمص

به پیوست نوشته‌هایی از:

صادق هدایت، مسعود فرزاد، حبیب یغمایی، علی مقدم و

ناصر پاکدامن

بهار ۱۳۸۱

کتاب چشم‌انداز